

واکاوی علل عدم اقبال به فلسفه در دوره امویان اندلس

موسی الرضا بخشی استاد^۱، عبدالحسین لطیفی^۲

چکیده

اندلس تحت سیطره حکومت اموی توانست در دورانی که اروپا در رکود قرون وسطایی بسر میبرد، رهبری فکری اروپا را برعهده گیرد و بر سر رهبری جهان اسلام نیز با بغداد رقابت کند که اوج آن در قرن چهارم هجری رخ نمود. اما برغم پیشرفت علمی مسلمانان و فضای مطلوب فرهنگی در این دوره، فلسفه کمتر مورد توجه قرار گرفت و حتی با تنگناهای شدیدی نیز روبرو شد. از اینرو همین امر، مسئله محوری نوشتار حاضر است تا بر اساس تحلیل منابع تاریخی کم توجهی به فلسفه را که با شکوفایی تمدن اسلامی در آنجا هماهنگی ندارد، مورد واکاوی قرار دهد. در تبیین این مسئله میتوان گفت، مسلمانان با فتح اندلس، وارد سرزمینی شدند که پیش از آن، کلیسا بطور نهادینه خردگرایی را در آنجا و ممالک پیرامون آن منکوب کرده بود. اما مهمترین عامل عدم اقبال به فلسفه در اندلس، همانا استقرار مذهب مالکی بود که با رویکرد اخباری‌گری، به خردگرایی مجال بروز نداد.

۴۷

کلیدواژه‌ها: ابن مسرّه، امویان اندلس، فلسفه، مذهب مالکی

* * *

۱. استادیار گروه مطالعات اجتماعی دانشگاه فرهنگیان (نویسنده مسئول)؛ rezabakhshi1385@gmail.com

۲. استادیار گروه ادیان و عرفان، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۱۳ تاریخ تأیید: ۹۷/۱۱/۱۵



پس از سقوط امپراتوری روم در سال ۴۷۶ م. آشوب اروپا را دربرگرفت و تمدن غرب و کاروان علم و دانش از جمله فلسفه در مسیر ضعف قرار گرفت. شبه جزیره ایبریا^۱ که پس از فتوحات اسلامی، اندلس^۲ نامیده شد، تحت سلطه ویزگوتها^(۱)، یکی از اقوام مهاجم به امپراتوری روم، قرار گرفت و دارای حکومتی یکپارچه و قدرتمند گردید. آنان مذهب کاتولیک را بعنوان مذهب رسمی خویش انتخاب کردند و این سبب شد، پس از مدتی، نفوذ کلیسا و کشیشان بسیار افزایش یابد. حاکمیت کلیسا، نارضایتی شدید مردم، بویژه یهودیان را که جمعیتی فعال و اثرگذار بودند، به همراه آورد.^(۲) علاوه بر این، مردم اندلس از نظر قومی، اجتماعی و فرهنگی ناهمگون بودند و وحدتی میان آنان وجود نداشت و اختلافات ناشی از آن بر آشتتگی اوضاع می افزود. ویزگوتها با اینکه توانستند حکومتی قدرتمند تشکیل دهند و به غنای مادی دست یابند، اما از نظر علمی بویژه فلسفه مردمانی فقیر بودند. مجموع این عوامل، بخصوص اختلافات داخلی حکومت، زمینه را برای فتوحات مسلمانان که شمال آفریقا را در دست داشتند، به نیکی فراهم آورد و سرانجام اندلس یا اسپانیای اسلامی در سال ۹۲ هـ. ق به تصرف مسلمانان درآمد و بخشی از قلمرو خلافت اسلامی گردید. از آن پس مسلمانان توانستند بنای فرهنگ و تمدنی باشکوهی را پی ریزی کنند که در دوره حکومت امویان اندلس شکوفا شد. در سال ۱۳۸ هـ. ق عبدالرحمان، از نوادگان هشام بن عبدالملک اموی، ملقب به داخل، با سقوط امویان، از دمشق و از دست حکومت عباسی گریخت و توانست با بهره برداری از آشفتگی و بینظمی حاصل از دشمنی میان بربرها و اعراب در اندلس، حکومتی مستقل در اندلس تأسیس نماید که تا سال ۴۲۲ هـ. ق تداوم یافت و به این ترتیب خیلی زود اولین تجزیه قلمرو بر خلافت عباسی تحمیل شد. جانشینان عبدالرحمان اول تا زمان عبدالرحمان ناصر(حک: ۳۰۰-۳۵۰ هـ. ق) خود را امیر نامیدند تا اینکه او در سال ۳۱۶ هـ. ق خود را خلیفه خواند. اندلس در این دوران

۴۸

-
1. Iberia
 2. Andalucia



بویژه در دوره عبدالرحمان ناصر و جانشین او حکم دوم (حک: ۳۵۰-۳۶۶ هـ. ق.) توانست علاوه بر حکومتی مقتدر، تمدنی برجسته پدید آورد. قرطبه، پایتخت آن، به متمدنترین شهر اروپا در دوره خود بدل شد؛^(۳) بگونه‌یی که بعضی از اروپائیان هم‌عصر حکومت اموی اندلس نیز از آن با عنوان «زینت جهان» نام برده‌اند.^(۴) تمدن اندلس سهم مهمی در پیشرفت تمدن اروپا ایفا کرد، اما با توجه به شرایط مطلوب علمی و فرهنگی در اندلس، بویژه در قرن چهارم هجری، فلسفه دیرتر از سایر علوم به اندلس وارد شد و کمتر مورد توجه قرار گرفت. در مجموع، شکوفایی و رونق فلسفه در اندلس، در دوره اسلامی پس از دوره امویان اندلس، در اواخر قرن پنجم و ششم هجری، یعنی زمانه زندگی سه فیلسوف برجسته اندلسی ابن‌باجه، ابن‌طفیل و ابن‌رشد بود که البته با ابن‌رشد به اوج رسید.^(۵) این در حالی است که معاصر حکومت اموی اندلس، در شرق جهان اسلام، بویژه بغداد، فلسفه مورد توجه بود و با دانشمندانی همچون فارابی و ابن‌سینا رونق یافت. علاوه بر این، با توجه به فضای تساهل و تسامحی دینی که در اسپانیای اسلامی دوره حکومت امویان اندلس وجود داشت و مسلمانان از این رهگذر توانستند در کنار سایر ادیان تمدنی برجسته ایجاد کنند، انتظار میرفت، فلسفه نیز مورد توجه قرار گیرد، اما در عمل مورد بی‌مهری قرار گرفت و حتی با آن مخالفت شد.

در چارچوب این موضوع، پژوهشی در قالب مقاله صورت نگرفته است و در آثاری همانند تاریخ فلسفه هانری کربن و تاریخ فلسفه در جهان اسلامی حنا فاخوری و خلیل جر نیز اشاره مختصری به فلسفه اندلس در این دوره شده است و بیشتر به دوره پس از امویان اندلس که با فیلسوفانی همچون ابن‌رشد اوج گرفت، پرداخته شده است که بیشتر بر معرفی ابن‌مسره و اندیشه‌های او تمرکز دارد. میگل آسین پلاسیوس، پژوهشگر اسپانیایی، نیز در کتاب *ابن‌مسره و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب*، اندیشه‌های ابن‌مسره و مکتب او و تأثیراتش را در غرب مورد تحلیل قرار داده و در خلال آن نیز به فلسفه در این دوره پرداخته است. اما هیچیک از آثار مذکور به زمینه‌ها و دلایل کم‌توجهی به فلسفه در

1. Cordoba



موسی‌الرضا بخشی استاد، عبدالحسین لطیفی؛ واکاوی علل عدم اقبال به فلسفه در دوره امویان اندلس

این دوره که نوشتار حاضر متکفل پاسخ به آن است، پرداخته‌اند.

آغاز تفکر فلسفی در اندلس

نخستین بارقه‌های توجه به مطالعات فلسفی در اندلس، در نیمه دوم قرن سوم هجری مشاهده می‌شود که بیشتر تحت تأثیر اندیشه‌های معتزلی و باطنی شرق جهان اسلام بود که بوسیله بعضی از اندیشمندان اندلس طی سفرهایی که به مراکز علمی شرق داشتند، به اندلس منتقل گردید.^(۶) قاضی صاعد اندلسی در کتاب *التعریف بطبقات الامم*، نیز آغاز فلسفه در اندلس را قرن سوم هجری و در زمان حکومت پنجمین حاکم اموی اسپانیا محمد بن عبدالرحمان (حک: ۲۳۸-۲۷۳ هـ. ق) ذکر میکند.^(۷)

بر اساس گزارش منابع تاریخی، محمد به عبدالله جبلی مشهور به ابن مسرّه (ف. ۳۱۹ ق.) نخستین شخصیت برجسته فلسفه در اندلس است که در حقیقت مطالعات فلسفی در اندلس البته بصورت غیرعلنی و در قالب اندیشه‌های معتزلی و تفاسیر باطنی با او آغاز می‌شود. ابن مسرّه اهل قرطبه بود. او با سفر به سرزمینهای شرق جهان اسلام، با باطنیان آن ناحیه دیدار کرده و از تعالیم آنان آگاهی یافته و مجذوب کلام معتزلی شده بود.^(۸) وی پس از بازگشت به وطن، از مردم کناره‌گیری کرد و به زهد و ریاضت مشغول شد و در صخره‌های کوه سیرامورنا^۱ در قرطبه، به دور از هیاهوی شهر به شاگردانش اسرار روش باطنی خویش را می‌آموخت که به این دلیل به «جبلی» شهرت یافت. با وجود اینکه وی با توجه به شرایط زمانه در نشر اندیشه‌های خود سخت محتاط بود، چندی بعد عقایدش از حلقه مریدانش فراتر رفت و شایع شد که ابن مسرّه تعالیم بدعت‌آمیز فرقه معتزله را آموزش می‌دهد و اختیار انسان را علت فاعلی همه اعمال او می‌شمرد^(۹)، در نتیجه به کفر و الحاد متهم گشت.^(۱۰) بنابراین ناچار شد، به بهانه سفر حج جلاوی وطن کند و به شرق بگریزد. البته طی این رحله اجباری با مکاتب شرقی بیشتر آشنا شد و اندیشه‌هایش بیش از گذشته تقویت و تثبیت گشت. او در دوره عبدالرحمان ناصر که مقارن با دوره

1. Sierra Morena

آرامش سیاسی اندلس بود و حاکم اموی سیاستی مداراجویانه را در پیش گرفته بود، به قرطبه بازگشت، اما تجربیات و خطرهای سالهای پیش و نیز پیروی از روش نافذ و مؤثر پنهانکاری جوامع فرقه باطنیه که در شرق بخوبی آن را تجربه کرده بود، این بار او را به احتیاط بیشتر واداشت. از اینرو، تعالیم خود را جز برای محدودی از شاگردانش و به زبان رمز بروز نداد.^(۱۱)

عبدالله، پدر ابن مسرّه (ف. ۲۸۶هـ. ق.)، نیز علاقه بسیاری به تأمل درباره الهیات و کلام معتزلی داشت و در مشرق، بویژه بصره، در حلقه‌های معتزلی و باطنی آمد و شد داشت. او نیز همچون ابن مسرّه شرایط سختی را سپری کرد و همواره احتیاط میکرد تا اسرار عقاید و تعالیمش افشاء نشود. وی ثمره مطالعات کلامی و الهیاتی خود را فقط در محفل خانوادگی و برای فرزندش برملا ساخت.^(۱۲) از اینرو، از سوی مخالفان به افکار معتزلی متهم نشد. عبدالله چنین توصیه‌یی را نیز به فرزندش داشت.^(۱۳)

صرفنظر از گرایش اعتزالی ابن مسرّه، بسیاری از مستشرقان او را پیرو فلسفه نوافلاطونی و انبازقلس میدانند.^(۱۴) البته در کتابهای مهم ابن مسرّه، مانند رساله *خواص الحروف و حقائقها و اصولها* (درباره جبر و مقابله عرفانی) و همچنین *التبصره یا الاعتبار* که کلید سرّی نظام فکری او را دربرداشت^(۱۵)، تأثیرات فلسفه نوافلاطونی و انبازقلسی چندان آشکار نیست، اما تأثیر باطنیان واضح است.

عقاید و باورهای ابن مسرّه پس از مرگ او ادامه یافت و تأثیر قابل توجهی در اندیشمندان پس از وی در اندلس برجای گذاشت؛ چنانکه، محیی‌الدین عربی، بزرگترین عارف و حکیم قرن هفتم هجری، از اندیشه‌های ابن مسرّه تأثیر چندانی پذیرفت.^(۱۶) وی در کتاب *فتوحات* چندین بار از ابن مسرّه، بعنوان منبع و مرجع خویش در دفاع از استعاره‌های غامض هرمتی و وحدت وجودی خویش نام برده است.^(۱۷) در کتب شرح احوال علمای اندلس این دوره، نام بعضی از عالمانی که منسوب به اندیشه‌های ابن مسرّه و احتمالاً شاگردان او بوده‌اند همانند احمد متیل، خلیل بن عبدالملک و خلیل بن عبدالملک ذکر شده است.^(۱۸)

مسلمه بن احمد مجریطی (ف. ۳۹۸هـ. ق.) از مبرزترین شخصیت‌های علمی اندلس است که به فلسفه روی آورد. او را معمولاً بعنوان ریاضیدان و منجمی

۵۱



برجسته می‌شناسند.^(۱۹) وی سفرهایی به مشرق جهان اسلام داشته و اخبار متعددی دال بر عضویت او در انجمن اخوان الصفا در دست است. بعضی تألیف ملخصی از ۵۱ رساله با عنوان *الرساله الجامعه* را به او نسبت می‌دهند. مجریطی در ترویج این رسائل و معرفی آنها در اندلس نقش تأثیرگذاری داشت.^(۲۰)

علاوه بر این، کتاب پرحجمی در جهان‌شناسی موسوم به *غایة الحکیم* نیز به او منسوب است.^(۲۱) این رساله مشتمل بر مقدار متناهی از افکار هر مسمی و نوافلاطونی بوده و نشان‌دهنده تأثیر اخوان الصفا در نویسنده است؛ هر چند انتساب این کتاب به مجریطی در مظان اتهام قرار دارد، ولی به هر حال هرگز نمیتوان تأثیر او را در مطالعات علوم حکمی و تفکرات فلسفی اندلس و پرورش دانشمندان برجسته، بویژه در زمینه ریاضی و نجوم، نادیده انگاشت.^(۲۲)

ابوالحکم کرمانی، شاگرد مجریطی، نیز در مطالعات فلسفی اندلس مشهور است. گفته میشود او نخستین کسی است که *رسائل اخوان الصفا* را به اسپانیا برده است.^(۲۳) این رسائل دائرةالمعارفی با صبغة فیثاغورسی، در واقع اولین مکتب فلسفی است که به اندلس وارد شد^(۲۴) و نقش چشمگیری در شکلگیری سنت فلسفی اسپانیای اسلامی ایفا کرد.

اوج توجه به فلسفه در دوره امویان اندلس

دوران حکومت عبدالرحمان سوم (حک: ۳۰۰-۳۵۰ هـ. ق) معروف به الناصر و پسرش، حکم دوم (حک: ۳۵۰-۳۶۶ هـ. ق) معروف به المستنصر، اوج اقتدار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امویان اندلس بود. فلسفه در این دوره با وجود مخالفت‌های فقها در مقایسه با قبل گسترش و رونق بیشتری یافت. عبدالرحمان ناصر، حامی علم و هنر بود و در دوره او رشد فرهنگ و تمدن اسلامی در اندلس سرعت یافت و قرطبه به یکی از بزرگترین مراکز مدنیت بدل گردید.^(۲۵) وی از علوم دینی و همچنین علوم غیردینی مانند طب و ریاضی که تا دوره او کمتر مورد توجه بود، حمایت کرد.

حکم دوم همانند پدرش، دوستدار دانش و دانشمندترین حاکم اموی اندلس بود و این صفتی است که همه مؤرخان درباره او اتفاق نظر دارند.^(۲۶) برای هر حکومتی، سعادت بزرگی است که در رأس آن شخصی اهل دانش و دانش‌دوست قرار گیرد و



اندلس در دوره حکم دوم بخوبی این نعمت را تجربه کرد. او علاقه بسیاری به گردآوری کتاب داشت و از بغداد، مصر و سرزمینهای دیگر عمده تألیفات ارزشمند، از جمله بعضی از کتب فلسفی را در کتابخانه‌اش جمع کرد؛ بگونه‌یی که بنابر گزارش منابع تاریخی، تعداد کتابهای آن به چهارصد هزار جلد کتاب میرسید.^(۲۷) تمدن اسلامی اندلس در سایه دولت حکم و اقدامات ارزشمند او چنان شکوفا شد که در هیچ برهه‌یی از تاریخ اندلس و اروپای غربی در طول ده قرن قرون وسطی سابقه نداشت. او به تعلیم و تربیت، بخصوص تعلیم عمومی اهمیت فراوان میداد و در این راستا موقوفات بسیاری را به مساجد و مکتبخانه‌ها اختصاص داد که پیش از آن سابقه نداشت.^(۲۸)

علل پیشرفت فلسفه در مقایسه با قبل را در این دوره میتوان چنین برشمرد:

۱. رحله‌های عملی دانشمندان شرق اسلام به اندلس که در زمینه فلسفه اطلاعاتی داشتند و همچنین سفر تعداد قابل توجهی از دانشمندان اندلسی به شرق، یکی از عوامل پیشرفت علمی اندلس بود که برخی از علوم شرق جهان اسلام را به آنجا منتقل کرد. اوج این رخداد قرون سوم و چهارم هجری بود که نقش بارزی در شکوفایی تمدن اسلامی اندلس ایفا کرد. این رحله‌ها که یک پدیده تمدنی جدید را از عراق و سرزمین عباسیان به اندلس آورد، پدیده عراقی نامیده شده و در انتقال علوم شرق جهان اسلام بویژه از بغداد به اندلس، بسیار تأثیرگذار بوده و زمینه مناسبی را برای پیشرفت فرهنگ و تمدن اندلس پدید آورد.^(۲۹) آرامش سیاسی و اجتماعی حاکم بر اندلس در این دوره نقش مهمی در این سفرهای علمی داشت؛ برای نمونه، ابوالحکم کرمانی^(۳۰)، پس از اتمام تحصیلات خود در شرق رسائل *انحوان الصفا* را که پیش از آن در اندلس ناشناخته بود، به این سرزمین وارد کرد.^(۳۱)

۵۳

این رسائل، نقش مهمی در توسعه علوم حکمی در این سرزمین ایفا کرد و همانگونه که گفته شد، اولین مکتب فلسفی اندلس را شکل داد.^(۳۲) بعضی از حاکمان اموی نیز از رحله‌های علمی حمایت میکردند؛ برای نمونه، عبدالرحمان ناصر، طالبان علم را تشویق میکرد برای کسب دانش به شرق سفر کنند و هزینه‌های آنان را نیز تأمین مینمود و بتعبیر امروزی فرصت مطالعاتی برای آنان بوجود



موسی‌الرضا بخشی استاد، عبدالحسین لطیفی؛ واکاوی علل عدم اقبال به فلسفه در دوره امویان اندلس

می‌آورد. حکم جانشین او نیز چنین رویه‌ی داشت و حتی این فرصت را در اختیار برخی از غیرمسلمانان نیز قرار میداد؛ چنانکه حسدای به اسحاق یهودی که در خدمت او بود در فراهم آوردن بعضی آثار شرق بسیار کمک رساند.^(۳۳) با بررسی کتب شرح احوال علمای اندلس در این دوره، مشاهده میشود، بیشتر رحله‌های علمی مربوط به قرن چهارم هجری و دوره حکومت عبدالرحمان ناصر و حکم دوم بوده است.^(۳۴) این سفرهای علمی نقش مهمی در انتقال علوم سایر نقاط جهان اسلام، همچون بغداد به اندلس داشتند.

۲. انتقال و ترجمه کتب فلسفی در این دوره مورد توجه و حمایت حاکمان اموی قرار گرفت که در رونق نسبی مطالعات فلسفی تأثیرگذار بود. روابط سیاسی و فرهنگی خلفای اموی اندلس با دولت بیزانس دوستانه بود؛ زیرا هر دو حکومت، دشمن مشترکی - خلافت عباسی - داشتند. از این رهگذر، بعضی از کتب از جمله متون فلسفی در دوره عبدالرحمان ناصر از بیزانس به قرطبه ارسال شد.^(۳۵) حکم بن عبدالرحمان نیز با توجه به اشتیاق بسیاری که به گردآوری کتاب داشت، بعضی از کتب فلسفی را که از یونانی به عربی ترجمه شده بود، به اندلس انتقال داد، بگونه‌ی که پیش از آن سابقه نداشت. ابن امام از شاگردان ابن‌باجه (ف. ۵۳۲ هـ. ق.)، اولین شخصیت بزرگ تاریخ فلسفه اندلس، از آثار فلسفی که در دوره حکم دوم به اندلس وارد شده سخن میگوید و معتقد است این آثار تا دوره ابن‌باجه رازی ناگشوده باقی مانده بود و او آنها را مورد مطالعه قرار داد و بدین سبب وی را بسیار ستایش میکند.^(۳۶) به هر رو، فضای علمی با ورود آثار مهم و کمیاب اندیشه یونانی و آثار دیگر بالندگی یافت.

۳. حکم و پدرش عبدالرحمان الناصر نسبت به سایر حاکمان اموی، سیاستی ۵۴ آزاد اندیشتر داشتند و در مقایسه با گذشته، فضای تساهل و تسامح بیشتری بر اندلس حاکم بود. در نتیجه، شرایط برای فلسفه‌ورزی نسبت به گذشته مساعدتر گردید؛ چنانکه ابن‌مسره که به اتهام الحاد مجبور به جلای وطن شده بود، در دوره عبدالرحمان ناصر به قرطبه بازگشت^(۳۷) و از این رهگذر توانست برخی از اندیشه‌های خود را مکتوب کند؛ هر چند که بیشتر آنها اکنون در دست نیست.^(۳۸) پس از درگذشت ابن‌مسره نیز اندیشه‌های او در چنین فضایی بواسطه بعضی از



شاگردانش ادامه یافت. علاوه بر این، پیروان ادیان دیگر نیز مجال بیشتری برای حضور در محافل علمی داشتند و حتی بعضی از آنان به مناصب حکومتی نیز دست یافتند؛ برای نمونه، ربیع بن زید، اسقف مسیحی که در نجوم، ریاضیات و فلسفه مهارت داشت، از نزدیکان و مقربان درگاه حکم دوم بشمار میرفت، در مجالس علمی حکم شرکت میکرد.^(۳۹)

علل کم‌توجهی و مخالفت با فلسفه

پس از درگذشت حکم دوم، فرزند کم سن و سال او، هشام دوم، المؤید بالله (حک: ۳۶۵ - ۳۹۹ هـ. ق.) به حکومت رسید که هیچیک از شایستگیهای پدرش را نداشت. او وزارتش را به محمد ابن ابی عامر ملقب به المنصور (ف. ۳۸۷ هـ. ق.) سپرد و اختیارات بسیاری به او داد که در نتیجه، قدرت حکومت را کاملاً در قبضه خود گرفت و بر تمام ارکان خلافت اموی استیلا یافت؛^(۴۰) بگونه‌یی که در امور مهم دولت نیز با خلیفه اموی مشورت نمیکرد. المنصور در کنار اقدامات مهم سیاسی و نظامی به امور دینی نیز اهتمام بسیار داشت. او پیش از ورود به عالم سیاست به علوم دینی پرداخته بود و در راه فقها و قضات گام نهاده بود که این امر در اقدامات بعدی او تأثیری بسیاری داشت؛ بطوری که پس از رسیدن به قدرت نیز همچون یک فقیه متعصب عمل کرد و خود را حامی سرسخت دین نشان داد.^(۴۱) البته در مقابل، با علوم عقلی بویژه فلسفه سخت مخالف بود و به فلاسفه روی خوش نشان نمیداد. بنابراین آغاز دوره سلطه او بر حکومت، نویدبخش فقیهان مخالف فلسفه و محنت اهل حکمت بود.

با آغاز دیکتاتوری المنصور، روند رو به رشد فلسفه در دوره عبدالرحمان ناصر و حکم دوم ادامه نیافت. او برای بدست آوردن حمایت و رضایت گروهی از علمای متعصب در زمانی که احساس میکرد به حمایت و تأیید آنان نیاز دارد، به مخالفت با فلسفه پرداخت و به پاکسازی کتابخانه‌های قلمرو خلافت دستور داد و حتی کتابخانه سلطنتی حکم دوم نیز از این جریان مستثنی نشد و هر آنچه از کتب نایاب فلسفی و حتی نجوم در کتابخانه الحکم وجود داشت، در حضور رجال دینی

۵۵



و فقها به آتش سپرده شد یا در چاهها مدفون گردید و به این ترتیب بهترین میراث موجود در کاخ سلطنتی از دست رفت.^(۴۲) او با این کار قصد داشت خود را مدافع دین نشان دهد و حمایت مردم را بدست آورد و در عین حال شیوه مداراجویانه حکم دوم را در حمایت از علوم عقلی در نظر آنان ناپسند جلوه دهد. فلسفه نزد عوام اندلس مذموم شمرده میشد و هر کس به این علوم میپرداخت، به کفر و الحاد در شریعت متهم میگردید.^(۴۳) در مقابل، هر کس با علوم عقلی مخالفت میکرد، خود را دیندار و مدافع دین نشان میداد.

مخالفت و عناد المنصور فقط به کتب حکمی محدود نشد، بلکه گزارش شده است بعضی از اهل حکمت را زندانی و تبعید کرد و برخی نیز مجبور به ترک وطن شدند. قاضی صاعد اندلسی که اواخر عصر اموی در اندلس دنیا آمد، درباره پیامد سخت گیریهای او مینویسد: «در نتیجه این کار، بیشتر کسانی که بسوی حکمت رفته بودند، از حرکت باز ایستادند و آتش جانهایشان خاموشی گرفت و هر مقدار از آن علوم را نزد خود داشتند، پنهان ساختند».^(۴۴)

او در ادامه از کسانی نام میبرد که در این شرایط در مظان ارتداد و الحاد قرار گرفتند و کوشیدند از شکنجه و آزار حکومت بگریزند؛ برای نمونه، عبدالرحمان بن اسماعیل بن بدر، معروف به اقلیدسی، پیشگام در علم هندسه و نویسنده کتابی مشهور در منطق ارسطو، در این ایام به شرق گریخت و در آنجا درگذشت. همچنین ابوعثمان سعید بن فتحون نویسنده کتابی در موسیقی و مقدمه‌یی در فلسفه بنام *شجرة الحکمه*، پس از تحمل زندان و آزار و اذیت بسیار، سرانجام به سیسل رفت و در آنجا درگذشت.^(۴۵) بنابراین مطالعات فلسفی در سراسر شبه جزیره ایبری که از چنین اشتغالاتی یا باید اجتناب میشد یا باید با احتیاط بسیار و دور از چشم حکومت و مردم انجام میگرفت. پس از دوره المنصور، حکومت اموی اندلس در مسیر انحطاط قرار گرفت تا سرانجام در سال ۴۲۲ هـ. ق سقوط کرد.

با توجه به آنچه گفته شد، میتوان نتیجه گرفت، فلسفه در مجموع، شرایط مطلوبی را در اندلس سپری نکرد و در دوره‌یی که ابن سینا در شرق جهان اسلام به فلسفه ورزی سرگرم بود و پیش از او فارابی آثار فلسفی خود را عرضه کرده بود و چند قرن از ترجمه کتابهای فلسفی یونانی به زبان عربی میگذشت، در اندلس،

کتابهای فلسفی به آتش سپرده میشد و فلاسفه ملحد بشمار میرفتند. این دشواریها تا قرن ششم هجری نیز ادامه یافت؛ چنانکه، تقریباً هیچ فیلسوف برجسته‌یی در این دوره وجود ندارد و کسانی که به اندیشه‌های فلسفی روی آوردند با تنگناهای بسیاری روبرو شدند.

اکنون پرسش این است که چرا برغم شکوفایی علم و فرهنگ در این سرزمین، شرایط مساعدی برای فلسفه حاصل نشد؟ برای پاسخ به این سؤال میتوان به دو عامل را تأثیرگذار دانست:

۱. محیطی که سرزمین اندلس در آن قرار گرفته بود، بوسیلهٔ ممالکی احاطه شده بود که در آن خردگرایی و فلسفه‌ورزی دورهٔ مصیبت‌بار پس از سقوط امپراتوری روم و تجاوزات پی در پی اقوام مختلف اروپایی را سپری میکرد و دیگر از شکوفایی ناب فلسفه در یونان باستان حظی نداشت. پس از گرایش امپراتوری روم به دین مسیحیت و به رسمیت شناختن آن، بازار حکمت بیش از پیش کساد شد؛ بگونه‌یی که مدارس حکمت تعطیل و تدریس فلسفه ممنوع گردید و عرصه بر فیلسوفان چنان تنگ شد که بعضی برای حفظ جان خویش به ایران گریختند. همانگونه که فلسفه از گروه امپراتوری روم به مسیحیت زیان دید، از سقوط آن نیز آسیب دید؛ زیرا سقوط امپراتوری روم نابسامانی وضعیت اقتصادی و اجتماعی اروپا را در پی داشت. علاوه بر این، کلیسا قدرت بسیاری یافت و بر حوزهٔ فلسفه تاخت. اما دیری نپایید که جهان مسیحیت به اشتباه خود در طرد فلسفه پی برد و در چرخشی آشکار، به آن روی آورد که عامل مهم آن منازعات کلامی و اعتقادی میان مسیحیان و یهودیان بود و عالمان یهودی با تکیه بر استدلال‌ات عقلی، کشیشان مسیحی را به مبارزه میطلبیدند. از اینرو، آبای کلیسا بر دفاع از کیان خود به علوم عقلی و فلسفه روی آوردند و فلسفه جنبهٔ الهیاتی یافت.^(۴۶)

۵۷

بطورکلی در ممالک همسایهٔ اندلس در این دوره، حوزهٔ علم و فلسفه در انحصار کلیسا بود و پژوهشهای فلسفی در پی اثبات اصول دین و استوار ساختن عقاید بودند و نه کشف حقایق، بگونه‌یی که آبای کلیسا بصراحت، ایمان را بر عقل مقدم میدانستند و برای ایمان فهم را لازم نمیدانستند؛ از اینرو نخست باید ایمان آورد و



موسی‌الرضا بخشی استاد، عبدالحسین لطیفی؛ واکاوی علل عدم اقبال به فلسفه در دوره امویان اندلس

سپس درصدد فهم آن برآمد، چرا که عقل خادم ایمان است. فلسفه در این دوران سرچشمه‌یی ناچیز و حوزه‌یی محدود داشت و بسیاری از متون فلسفی جهان باستان یا مفقود شده بودند یا در دسترس علما و متفکران قرون وسطای متقدم قرار نداشتند.^(۴۷) این دوره را مورخان اروپایی «دوره تاریکی» نامیده‌اند که گویای انزوای عقل و فلسفه در این عصر است. در این شرایط کمتر انتظار میرفت، اروپا سهم اساسی در پیشرفت علمی داشته باشد.^(۴۸) چنانکه گفته شد، آنچه از اندیشه‌های فلسفه وجود داشت، باید در محدوده الهیات آباب کلیسا قرار میگرفت، بنابراین خردگرایی خارج از چارچوب آن امری ناپسند و جرم بشمار میرفت؛ برای نمونه، جان اسکوتوس اریجنا^۱ (۸۱۰-۸۷۷م)، از نخستین اندیشمندان بزرگ قرون تاریک که مدتی نیز سرپرستی مدرسه سلطنتی پاریس را بر عهده داشت، به جرم اندیشه‌های فلسفی متهم به خردگرایی شد؛^(۴۹) در حالی که او فقط در منازعات الهیاتی عصر خود شرکت کرده بود و با وجود اینکه پیرو فلسفه نوافلاطونی بود، هدفش این نبود که نظامی نوافلاطونی مستقل از مسیحیت پدید آورد، بلکه در پی آن بود تا مکاشفه مسیحی را در چارچوبی نوافلاطونی تعبیر و تفسیر نماید. به هر رو، اندیشه و آثار او از سوی کلیسا محکوم شد.^(۵۰) همچنین میتوان از روسلین^۲، یکی دیگر از فلاسفه این دوره نام برد که او نیز به جرم بدعت، محکوم شد.^(۵۱)

اما در مقابل، خلافت عباسی و مرکز آن بغداد، در میان شبکه گسترده‌یی از تمدنهای گرانها با پیشینه‌یی دیرینه قرار گرفته بود و علاوه بر این، در بیت‌الحکمه و سایر مراکز علمی شرق جهان اسلام، کتب مختلف فلسفی به زبان عربی ترجمه میشد. این در حالی بود که مسلمانان اندلس بر ویژگی‌ها^۳ غلبه کرده بودند که با وجود غنای مادی، فقر فلسفی داشتند. فرهنگ آنان اساساً انجیلی و سرچشمه‌های آن، برخی از آثار کلیسا بود و شامل مابعدالطبیعه یعنی پرمعناترین بخش معرفت‌شناسی جامع یونانی نمیشد.^(۵۲) قاضی صاعد درباره اندلس پیش از فتح اسلام مینویسد: «در زمان قدیم، اندلس از علم تهی بود و در نزد ما هیچکس از اهل آنجا، به توجه داشتن به علم مشهور نیست و همواره از

1. Johannes Scotus Eriugena
2. Roscelin
3. Visigoths



حکمت بی‌بهره مانده بود».^(۵۳)

از اینرو، اندلس نمیتوانست، روح فلسفی را آنگونه که تمدنهای مصر و شام و ایران به شرق اسلام منتقل کردند، به اسپانیای اسلامی القاء کند.

۲. عامل مهم دیگر را باید در رواج و تفوق مذهب مالکی در اندلس جستجو کرد که نتیجه آن پدید آمدن نگرشی بود که به علوم حکمی روی خوش نشان نداد. در ادامه بسبب اهمیت علت دوم که محور اساسی نوشتار حاضر است، به چگونگی تأثیر آن پرداخته میشود.

مذهب مالکی در اندلس

مذهب مالک به شدت و تعهد در بررسی صحت احادیث نبوی شهرت دارد. این مذهب عموماً به نصوص قرآن و حدیث و عمل اهل مدینه مقید است و تا حد ممکن از بکارگیری رأی و قیاس دوری میکند.^(۵۴) بنابراین مذهب مالکی به استنباط احکام از قرآن و سنت اعتماد داشته و به قیاس و عقل مگر در مواقع ضروری اعتماد نمیکند. ابن خلدون در اینباره مینویسد: «قیاس نزد حنفیان برای بسیاری از فروع مذهبشان یکی از اصول بشمار میرود، به همین سبب این فرقه، صاحب نظر و اهل بحث و تحقیقند، ولی مالکیان بیشتر به خبر اعتماد دارند و اهل نظر نیستند».^(۵۵)

بیشتر اهل اندلس بویژه قرطبه به مذهب مالکی اعتقاد داشتند و از سوی حکومت نیز حمایت میشدند. مقدسی که معاصر دوره امویان اندلس است، در اینباره میگوید: «در اندلس مذهب مالک رایج است و خود ایشان میگویند ما جز کتاب خدا و الموطأ مالک نمیشناسیم و هرگاه ایشان بر شافعی و حنفی دست یابند او را بیرون کنند».^(۵۶)

۵۹

علمای مالکی چنان در اندلس نفوذ یافتند که گاهی پیروان مذاهب دیگر در تنگنا قرار میگرفتند؛ برای نمونه، بقی بن مخلد (ف. ۲۷۶ هـ. ق)، از شاگردان احمد بن حنبل، براحتی نتوانست مذهب خود را در اندلس ترویج نماید و هنگامی که اصول و مبانی آن را در جامع قرطبه تدریس میکرد و کتابی نیز در اینباره تألیف کرد، مورد خشم فقهای مالکی قرار گرفت؛ بنابراین او را نزد امیر محمد بن عبدالرحمان به بدعت‌گذاری متهم



کردند و اتباع عوام خود را علیه او شورانیدند و خواهان قتل وی شدند. او ابتدا ناگزیر به فرار گشت، اما بعد نامه‌یی به حاکم اموی نوشت و دلایل نگارش کتابش را توضیح داد و او نیز تدریس فقه حنبلی را به بقی بن مخلد اجازه داد.^(۵۷) موارد دیگری از فشار بر مذاهب دیگر وجود دارد که ذکر آنها سبب اطاله کلام می‌گردد.

علل انتشار مذهب مالکی در اندلس

مسلمانان قرطبه در ابتدا مذهب اوزاعی داشتند، البته در این هنگام نه تنها قرطبه بلکه اکثر مسلمان اندلس اوزاعی مذهب بودند^(۵۸) که این بدلیل تأثیر از شامیانی بود که هنگام فتح اندلس در سپاه مسلمانان حضور داشتند و در نتیجه این مذهب را در اندلس رواج دادند.^(۵۹)

مذهب اوزاعی تا دوره هشام اول (حک: ۱۷۲-۱۸۰هـ. ق) در اندلس، مذهب غالب مسلمانان بود، اما در این دوره اندک اندک جای خود را به مذهب مالکی داد. گفته میشود زیاده بن عبدالرحمان اللخمی، معروف به شبطون (ف. ۱۹۳ ق.)، اولین کسی بود که در اشاعه مذهب مالکی بویژه در قرطبه نقش مهمی ایفا کرد.^(۶۰) پس از او فقهای همچون عبدالملک بن حبیب و یحیی بن یحیی لیثی نقش مهمی در گسترش مذهب مالکی در اندلس داشتند. یحیی بن یحیی لیثی اهل قرطبه به شرق سفر کرد و در مجلس درس مالک حضور یافت و کتاب الموطأ را از او آموخت و پس از بازگشت، بسیار در گسترش این مذهب کوشید و به قول نویسنده وفیات الابعیان نشر مذهب مالکی را در اندلس تمام کرد.^(۶۱)

علل گسترش این مذهب در اندلس را میتوان چنین برشمرد:

۱. عامل سیاسی: دشمنی خلافت عباسی و حکومت اموی اندلس، وجه اشتراک ۶. مالک با امویان اندلس بود و این مهم نقش تأثیرگذاری در گسترش مذهب مالکی در اندلس داشت. عباسیان از مذهب حنفی پیروی میکردند و از سوی امام مالک از سیاست عباسیان ناخشنود بود^(۶۲) و در عین حال رضایت خود را از هشام اول، حاکم اموی اندلس و حسن سیرت او بیان کرده بود. گزارش شده، مالک روزی در مقابل برخی از شاگردان اندلسی خود درباره هشام اول گفته است: «از خداوند متعال مسئلت میکنیم که حرم ما را به پادشاه شما بیاراید».^(۶۳)



علاوه بر این، امویان اندلس همواره در پی واگرایی و هویتی متمایز از خلافت عباسیان بودند؛ چنانکه این مهم با اعلام خلافت بوسیله عبدالرحمان ناصر در سال ۳۱۶هـ.ق شدت بیشتری یافت، در نتیجه حاکمان اموی پذیرش مذهب مالکی را در این راستا نیکو یافتند و در ترویج آن کوشیدند. پر واضح است، پشتیبانی حاکمیت چگونه میتواندست، در اشاعه این مذهب تأثیرگذار باشد، چنانکه مذهب مالکی، مذهب بیشتر مردمان اندلس را تشکیل داد. از اینرو، تعداد قابل توجهی از شاگردان مالک بصورت گسترده در ساختار دینی حکومت بکار گرفته شدند.^(۶۴)

۲. نفوذ فقهای مالکی در حکومت: فقیهان برجسته مالکی همچون یحیی بن یحیی لثی در حاکمان اموی نفوذ یافتند.^(۶۵) نفوذ فقها در دوره‌های مختلف شدت و ضعف داشت؛ برای نمونه، در دوره هشام اول که فردی دیندار بود و به عمر بن عبدالعزیز اموی تشبیه میشود^(۶۶)، فقها نفوذ بسیاری بدست آوردند، بگونه‌یی که یحیی لثی مشاور خلیفه بود و امیر اموی انتخاب کارگزاران مناصب دینی را به او واگذار کرده بود و کسی جز به رأی یحیی بن یحیی لثی برای این امور انتخاب نمیشد؛^(۶۷) چنانکه او را شاهی بدون تاج در قرطبه مینامیدند.^(۶۸) بدیهی است او از این فرصت برای اشاعه مذهب مالکی سود جست و هم‌کیشان خود را برای این مناصب برگزید^(۶۹) و این سبب شد، بعضی از افراد جاه‌طلب به سودای بدست آوردن مقام و منصب به مذهب مالکی روی آورند.^(۷۰) اکثریت قاطع فقهای نامداری که در حکومت امویان اندلس نفوذ داشتند، مالکی مذهب بودند؛ مانند عبدالملک بن حبیب (ف. ۲۳۸هـ.ق) از شاگردان امام مالک و نویسنده کتابی در ابواب فقه مالکی بنام *الواضح* که نقش مهمی در نشر مذهب مالکی در اندلس داشت.^(۷۱) نمونه دیگر، عیسی بن دینار (ف. ۲۱۲هـ.ق) اهل طلیطله، از مروّجان معروف مذهب مالکی است؛ چنانکه به فقیه اندلس شهرت یافت.^(۷۲)

۶۱

قدرت‌یابی فقهای مالکی، سایر مذاهب را در تنگنا قرار داد؛^(۷۳) بگونه‌یی که به بدعت‌گذاری و زندقه متهم میشدند و گاهی پیامدهای ناگواری همچون زندان و تبعید را برای آنان در پی داشت.^(۷۴) به هر رو، نفوذ عالمان مالکی در حکومت برغم برخی پیامدهای نامطلوب، تأثیر شایان توجهی بر گسترش این مذهب در اندلس داشت.



۳. بیشتر مردم عرب که در اندلس سکنی گزیدند، از اهالی حجاز بودند؛ به سادگی گرایش داشتند و از تعقید و پیچیدگی گریزان بودند و این چیزی بود که مذهب مالک بعلت تأکید بر قرآن، حدیث و سنت به آنان ارزانی میداشت. آنان بر پایه طبیعت بسیط قبلی خود که با وجود جدایی از موطن اصلی خویش، آن را حفظ کرده بودند، به پذیرش فتاوی و اجتهادات مذهب حنفی که در آن روزگار در مشرق حاکم بود و به رأی قیاس تکیه میشد، هیچ تمایلی نشان نمیدادند. ابن خلدون درباره این ویژگی مردم اندلس میگوید:

خوی بادیه‌نشین بر مردم مغرب و اندلس غالب بود و به تمدنی که مردم عراق داشتند، روی نمی‌آوردند و به مناسبت وجه مشترک بادیه‌نشین به اهالی حجاز متمایلتر بودند. به همین دلیل، مذهب مالکی در میان ایشان همچنان تر و تازه باقی مانده و تغییری که در مذاهب دیگر روی داده و لازمه تمدن بود، به آن راه نیافته بود.^(۷۵)

این در حالی بود که در عراق، فقهای حنفی نرمی و تساهل بیشتری داشتند و به رأی و قیاس اهمیت میدادند و این شاید بدین سبب بود که عراق محل تلاقی تمدنهای بزرگ و زندگی اقوام مختلف و مرکز یک امپراتوری بزرگ بود و این، موجب بروز مشکلات و مسائل جدید و پیچیده‌یی میشد که حل آن نیازمند توسعه در اجتهاد و تفسیر بود.^(۷۶)

۴. ایجاد همگونی مذهبی بین مسلمانان اندلس: حاکمان اموی اندلس با انتخاب و حمایت مذهب مالکی، بعنوان یگانه مذهب فقهی مورد اعتماد در فتوا و قضاوت، ضمن واگرایی از خلافت عباسی تلاش میکردند نوعی وحدت مذهبی بین مسلمانان اندلس پدید آورند تا حتی الامکان از اختلافات مذهبی که میتوانست، بسیار برای موجودیت حکومت خطر آفرین باشد، جلوگیری کند. حکم بن هشام با وجود اینکه بسیار تلاش کرد نفوذ فقها را در حکومت خود کاهش دهد و این مسئله با ناراحتی فقهای مالکی و شورش آنان روبرو شد، اما همانند پدرش در راستای حفظ منافع و مصالح حکومت، از مذهب مالکی حمایت کرد؛ چنانکه مذهب اوزاعی در دوره او بطور کامل از دیار اندلس برچیده شد.^(۷۷) بر اساس گزارش منابع تاریخی، بنظر میرسد اختلافات مذهبی پیروان فرق مختلف اسلامی در

۶۲

این منطقه از جهان اسلام نسبت به سایر مناطق کمتر بوده و این سیاست امویان اندلس را در این زمینه موفقیت‌آمیز نشان می‌دهد.

در پایان و در پیوند با مطالبی که بیان شد باید گفت اندلس پس از سقوط امویان در سال ۴۲۲ هـ. ق یکپارچگی خود را از دست داد و تا سال ۸۹۷ هـ. ق بصورت ملوک‌الطوایفی اداره شد. اندلس در این دوره معمولاً در کشاکش آشوب و انقلابهای سیاسی قرار داشت که در این میان و در بعضی از دوره‌ها مانند دوره حکومت مرابطان و موحدان که آرامش نسبی برقرار بود، فلاسفه بزرگی به ظهور رسیدند که در گسترش فلسفه در اندلس پس از دوره اموی نقش مهمی داشتند؛ از آن جمله ابن‌باجه (ف. ۵۳۳ هـ. ق) در دوره مرابطان است که با بهره بردن از کتب فلسفی که در دوره حکم دوم گردآوری شده بود، در رواج فلسفه در اندلس نقش چشمگیری ایفا کرد.^(۷۸) اما فلسفه در اندلس از رهگذر توجه ابویعقوب یوسف، حاکم دانش‌دوست موحد، رونق بسیاری یافت. او از علما و فلاسفه حمایت کرد و در نتیجه فلاسفه بزرگی همانند ابن‌طفیل (ف. ۵۸۱ هـ. ق) و ابن‌رشد (ف. ۵۹۵ هـ. ق) در دربار او گردآمدند و همچنان با وجود مخالفانی ریشه‌دار فلسفه، جنبش علمی و فلسفی پرونتقی در اندلس شکل گرفت که پیش از آن سابقه نداشت؛ هر چند که آن نیز دیری نپایید.^(۷۹) بیگمان ابن‌رشد برجسته‌ترین فیلسوف اندلس است که فصل مهمی را در تاریخ فلسفه اسلامی گشود.

نتیجه‌گیری

در اندلس برغم پیشرفت در مظاهر تمدن و علوم مختلف، فلسفه جز در دوره‌ی کوتاه چنانکه اشاره شد، مورد اقبال قرار نگرفت و حتی اهل فلسفه با دشواری و تنگناهای بسیاری از جمله تکفیر و تبعید روبرو شدند. در واکاوی این امر میتوان گفت دو عامل مذهبی و یک عامل قومی در مخالفت یا بی‌التفاتیت به فلسفه نقش غیر قابل انکاری داشتند: از میان عوامل مذهبی، یکی عامل خارجی یعنی کلیسا بود؛ کلیسا بعنوان محور مسیحیت و در حقیقت نماد قرون وسطی، با خردگرایی سر ستیز داشت و این امر که در سرزمینهای مسیحی پیرامون اندلس اسلامی و پیش از

۶۳



ورود اسلام به اندلس در این قلمرو سریان داشت، در ایجاد بستر بی‌توجهی به فلسفه و اهل آن مؤثر بود.

عامل مذهبی داخلی، همانا بسط و گسترش مذهب مالکی بود؛ از آنجا که این مذهب بر بنیاد خبر استوار بود و برخلاف مذهب رایج در عراق، یعنی حنفی که به قیاس و در نتیجه رونق قابل توجه علوم عقلی امکان بروز میداد، به قیاس و در سطحی وسیعتر به خردگرایی اهتمام چندانی نداشت، حکمت و فلسفه با مخالفت و شدت عمل از سوی علمای متعصب مالکی مواجه شد و همچنین پشتیبانی حکام اموی از این رویه، دچار ضعف و فترت آن گشت.

عامل دیگر بی‌توجهی به فلسفه، عاملی قومی است که در حقیقت، میتوان آن را یک عامل تلفیقی دانست: از یکسو مسلمانانی که با فتح اندلس وارد این شهر شدند، عمدتاً از عربهای حجاز بودند که به علت داشتن روحیه و خوی بادیه‌نشینی، به سادگی و ساده‌اندیشی گرایش داشتند و از اینرو به فلسفه و امور حکمی التفات و اقبال چندانی نشان نمیدادند و این امر به مخالفت و شدت عمل هرچه بیشتر علما و بعضی از حکام اموی کمک مؤثری میکرد. از سوی دیگر، مسلمانان بر سرزمینی غلبه یافته بودند که پیش از آن در دست اقوام ویزیگوت قرار داشت که فرهنگ ارزشمندی نداشتند و فلسفه در آن جایگاهی نداشت، بنابراین نتوانسته بود روح و میراث خردگرایی پیشین اروپا را به اندلس منتقل کند.

شواهد تاریخی نشان میدهد عامل مذهبی داخلی و محدودیتهای ناشی از آن و اندیشه‌های قشری، نقش بسیار مهمتری در تنگناهای مذکور برای فلسفه‌ورزی داشته است؛ چنانکه در دوره شکوفایی تمدن اندلس یعنی دوره عبدالرحمان ناصر و حکم دوم و با ایجاد فضایی با تسامح فکری بیشتر، فلسفه جان تازه‌یی گرفت و در ۶۴ مقایسه با قبل رونق نسبی یافت.

پی‌نوشتها:

۱. ویزیگوتها یا گوتهای غربی شاخه‌یی از گوتها بودند که ریشه ژرمنی داشتند. در سال ۳۹۵ م. آلاریک اول، شاه ویزیگوتها، ایتالیا و اسپانیا را فتح کرد. آنان سرانجام در سال ۷۱۱ م. مغلوب مسلمانان شدند.
۲. یعنی، عبدالعزیز، دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، ص ۲۵.



۳. قُرطبه از قدیمترین شهرهای شبه جزیره ایبریا است که به احتمال بسیار بدست مهاجران و بازرگانان فنیقی ساخته شد و در سال ۱۵۲ ق.م به تصرف رومیان درآمد و تا سال ۲۱ م مرکز رومیان در اندلس بود. در دوره امویان اندلس نیز مرکز حکومت آنان بود.
۴. هیلن براند، «زیور جهان: قرطبه سده‌های میانه، پایگاه فرهنگی»، میراث اسپانیای اسلامی، ترجمه عبدالله عظیمایی، ص ۱۷.
۵. نصر، حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۴۸.
۶. ر.ک: آسین پالاسیوس، میگل، فلسفه عرفانی ابن مسره و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب، ترجمه فریدالدین رادمهر، ص ۵۹-۶۲.
۷. قاضی صاعد اندلسی، ابوالقاسم احمد، التعریف بطبقات الامم، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد، ص ۲۶۰.
۸. قفطی، کمال‌الدین ابن‌الحسن، تاریخ الحكماء، بکوشش بهین دارائی، ص ۳۰.
۹. فلسفه عرفانی ابن‌مسره و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب، ص ۷۸.
۱۰. کربن، هانزی، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، ص ۲۵۸.
۱۱. همانجا.
۱۲. فلسفه عرفانی ابن‌مسره و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب، ص ۷۶.
۱۳. تاریخ الحكماء، ص ۳۰.
14. Fakhry, Majid, *Islamic Philosophy, Theology and Mysticism*, p. 86.
۱۵. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۵۸.
۱۶. ر.ک: نصر، حسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، ص ۱۰۵، ۱۲۰.
۱۷. فلسفه عرفانی ابن‌مسره و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب، ص ۹۲.
۱۸. برای نمونه ر.ک: ابن‌فرضی، تاریخ العلماء و الرواة للعلم بالاندلس، ج ۱، ص ۳۲، ۵۳، ۶۶.
19. Fakhry, Majid, *op.cit.*, p. 86.
۲۰. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۶۸.
21. Fakhry, Majid, *op.cit.*, p. 86.
۲۲. ر.ک: التعریف بطبقات الامم، ص ۲۶۸.
23. Fakhry, Majid, *op.cit.*, p. 86.
۲۴. میه لی، آلدو، علوم اسلامی و نقش آن در تحول جهانی، ترجمه اسدالله آزاد، ص ۴۰۲؛ علم و تمدن در اسلام، ص ۴۶.
۲۵. سارتون، جورج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ج ۱، ص ۶۰۸.
۲۶. برای نمونه ر.ک: ابن‌اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۶۷۷؛ ابن‌عبدربه، محمدبن احمد، العقد الفرید، ج ۴، ص ۴۴۵.
۲۷. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۶۴.
۲۸. دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، ص ۳۶۳.
۲۹. همان، ص ۲۲۸.
۳۰. ابوالحکم کرمانی از اهالی کرمونه، از شهرهای شرق اندلس بود که بدین سبب به کرمانی شهرت یافته است.
۳۱. تاریخ الحكماء، ص ۳۳۶.
۳۲. علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۴۶.
۳۳. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۹۵.

۳۴. برای نمونه: ر.ک: تاریخ العلماء والرواة للعلم بالاندلس، ج ۱، ص ۷۸، ۹۵، ۱۱۵.
۳۵. اولیری، دی لاسی، علوم اليونان و سبیل انتقالها الى العرب، ترجمه وهیب کامل، ص ۱۳۴.
۳۶. فاخوری، حنا؛ جر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۶۰۶.
۳۷. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۵۸.
38. Goodman, Lenn E., "Ibn Masarrah", *History of Islamic Philosophy*, p. 54.
۳۹. تاریخ امویان در اندلس، ص ۳۶۶.
۴۰. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۶۴.
۴۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ص ۲۷ و ۲۸.
۴۲. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۶۴.
۴۳. همان، ص ۲۶۵.
۴۴. همانجا.
۴۵. همان، ص ۲۶۸.
۴۶. کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه (فلسفه اواخر قرون وسطی و دوره رنسانس)، ترجمه ابراهیم دادجو، ج ۲، ص ۱۸.
۴۷. همو، دیباچه‌ای بر فلسفه قرون وسطی، ترجمه مسعود علیا، ص ۳۰.
۴۸. کرومی، آسی، از اوگوستن تا گالیله، ترجمه احمد آرام، ص ۱۷.
۴۹. لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسوریان، ص ۱۷۲.
۵۰. همان، ص ۱۷۳.
۵۱. همان، ص ۱۷۹.
۵۲. فلسفه عرفانی ابن مسره و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب، ص ۵۳.
۵۳. التعریف بطبقات الامم، ص ۲۵۸.
۵۴. دولت امویان در اندلس، ص ۱۶۰.
۵۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، محمد پروین گنابادی، ج ۲، ص ۹۳۰.
۵۶. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۲۳۶.
۵۷. ابن عذاری مراکشی، محمد بن محمد، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق لویی پرونسال، ج ۲، ص ۱۰۹، ۱۱۰.
۵۸. البنتونی، محمد لیبب، رحله الاندلس، ص ۵۰.
۵۹. امین، احمد، ظهر الاسلام، ج ۳، ص ۲۹.
۶۰. ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر، تاریخ فتح اندلس، ترجمه حمید رضا شیخی، ص ۶۴.
۶۱. ابن خلکان، ابوالعباس، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، ج ۶، ص ۱۴۴.
۶۲. هنگامی که نفس زکیه در زمان منصور عباسی خروج کرد، بعضی از مردم که قبلاً با منصور بیعت کرده و اینک به نفس زکیه گرایش پیدا کرده بودند و میخواستند از او حمایت کنند، در اینباره از مالک پرسیدند، او گفت بیعتی که از روی اکراه باشد، روا نباشد. به همین دلیل حاکم مدینه که عموی منصور بود، دستور داد او را برهنه کنند و تازیانه بزنند (آریا، غلامعلی، تاریخ فرق اسلامی و مذاهب کلامی، ص ۸۱).
۶۳. تاریخ فتح اندلس، ص ۶۴.
۶۴. همان، ص ۶۴-۶۶.
۶۵. برای نمونه ر.ک: همان، ص ۶۴.
۶۶. مقری، التلمسانی، نفخ الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج ۱، ص ۳۱۶.

۶۷. البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، ج ۲، ص ۸۰
 ۶۸. وفيات الاعیان و أنباء أبناء الزمان، ج ۶، ص ۱۴۴.
 ۶۹. البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، ج ۲، ص ۸۰.
 ۷۰. ظهرا لاسلام، ج ۳، ص ۲۹.
 ۷۱. تاریخ علماء و الرواة لعلم بالاندلس، ج ۱، ص ۴۶۱.
 ۷۲. همان، ج ۲، ص ۹۷۳.
 ۷۳. برای نمونه ر.ک: حمیدی، جندوه المقتبس، فی تاریخ علماء الاندلس، تحقیق الیباری، ج ۱، ص ۱۲۴.
 ۷۴. البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.
 ۷۵. ابن خلدون، مقدمه، ج ۲، ص ۹۱۳.
 ۷۶. دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، ص ۱۶۰.
 ۷۷. همان، ص ۱۷۲.
 ۷۷. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۶۰۶.
 ۷۸. همانجا.
 ۷۹. همان، ص ۶۳۶.

منابع فارسی:

۱. آسین پالاسیوس، میگل، فلسفه عرفانی ابن مسرّه و پیروانش و نقش او در انتقال فلسفه یونانی و اسلامی به غرب، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶.
 ۲. آریا، غلامعلی، تاریخ فرق اسلامی و مذاهب کلامی، تهران، انتشارات پایا، ۱۳۸۲.
 ۳. البتنونی، محمد لیب، رحله الاندلس، مصر، دارالکتاب، بی تا.
 ۴. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالصادر، ۱۹۷۹ م.
 ۵. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
 ۶. ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد، وفيات الاعیان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالصادر، ۱۹۷۲ م.
 ۷. ابن عبدربه، محمد بن احمد، العقد الفرید، بیروت، دارالکتاب، بی تا.
 ۸. ابن عذاری مراکش، محمد بن محمد، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، تحقیق لویی پرونسال، لیدن، بی تا، ۱۸۴۹ م.
 ۹. ابن فرضی، تاریخ العلماء و الرواة للعلم بالاندلس، تصحیح عزت العطار الحسینی، بغداد، نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۹۵۴ م.
 ۱۰. ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر، تاریخ فتح اندلس، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۸.
 ۱۱. امین، احمد، ظهرا لاسلام، مصر، نهضه المصریه، ۱۹۹۲ م.
 ۱۲. اولیری، دی لاسی، علوم یونان و سبل انتقالها الی العرب، ترجمه وهیب کامل، قاهره، مکتبه النهضه العربیه، ۱۹۶۲ م.
 ۱۳. حمیدی، جندوه المقتبس فی تاریخ علماء الاندلس، تحقیق الیباری، مصر، دارالکتاب، ۱۹۸۹ م.

۶۷



۱۴. سارتون، جورج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، وزارت علوم و آموزش عالی، ۱۳۵۳.
۱۵. فاخوری، حنا؛ جر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
۱۶. قاضی صاعد اندلسی، ابوالقاسم احمد، التعریف بطبقات الامم (تاریخ جهانی علوم)، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۷. قفطی، کمال‌الدین ابی الحسن، تاریخ الحکماء، بکوشش بهین دارائی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۱۸. کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه (فلسفه اواخر قرون وسطی و دوره رنسانس)، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
۱۹. _____ دیباچه‌ای بر فلسفه قرون وسطی، ترجمه مسعود علیا، تهران، انتشارات قفئوس، ۱۳۸۷.
۲۰. کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، انتشارات کویر ۱۳۸۰.
۲۱. کرومبی، آ. سی. از اوگوستین تا گالیله، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۱.
۲۲. لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسوریان، تهران، انتشارات فرزاد، ۱۳۸۰.
۲۳. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۹۱۱ م.
۲۴. مقرئ التلمسانی، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، مصر، ۱۴۰۱ ق.
۲۵. میهلی، آلدو، علوم اسلامی و نقش آن در تحول جهانی، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۶. نصر، حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹.
۲۷. _____ سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۱.
۲۸. نعنی، عبدالمجید، دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
۲۹. هیلن براند، «زیور جهان: قرطبه سده‌های میانه، پایگاه فرهنگی»، میراث اسپانیایی اسلامی، ترجمه عبدالله عظیمایی، زیر نظر سلمی خضراء جیوسی، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.

منابع انگلیسی:

1. Fakhry, Majid, *Islamic Philosophy, Theology and Mysticism*, Oneworld Publications, England, 2000.
2. Goodman, Lenn E., "Ibn Masarrah", *History of Islamic Philosophy*, edited by Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman, Routledge, London, New York, 2008.

